

تحلیل درس شانزدهم فارسی ۳- پایه دوازدهم « کباب غاز »

دکتر ناهید یوسف زاده دبیر دبیرستان های مشهد.

نوع ادبی: ادبیات غنایی / سبک: نثر معاصر / درون مایه: طنز اجتماعی در نقد تظاهر وریا و دورویی

درباره نویسنده: محمد علی جمال زاده در سال ۱۲۷۴ به دنیا آمد. نخستین مجموعه داستان کوتاه ایرانی را با عنوان «یکی بود یکی نبود» در سال ۱۳۰۰ منتشر ساخت و بدین ترتیب، داستان کوتاه در ایران با این اثر متولد شد. داستان کباب غاز او نمونه ای از طنز اجتماعی است و محتوی آن طرح و ردّ زبان بازی است که می تواند دریچه آشنایی با داستان های او باشد. بعضی از آثار او عبارتند از: دارالمجانین، سرو ته یک کرباس، تلخ و شیرین، هفت کشور، شورآباد، قصه های کوتاه برای بچه های ریش دار، قصه ما به سر رسید.

۱- شب عید نوروز بود و موقع ترفیع رتبه. در اداره با هم قطارها قرار و مدار گذاشته بودیم که هر کس، اول ترفیع رتبه یافت، به عنوان ولیمه کباب غاز صحیحی بدهد، دوستان نوش جان نموده، به عمر و عزتش دعا کنند

قلمرو زبانی: ترفیع رتبه: بالا رفتن درجه و حقوق کارمند دولت با توجه به سوابق و سنوات خدمت او/ هم قطار: همکار و هم رتبه/ ترفیع: ارتقاء یافتن، رتبه گرفتن/ رتبه: درجه/ صحیح: درست و حسابی، عالی/ ولیمه: طعامی که در مهمانی یا عروسی بدهند/ قرار و مدار: مرکب اتباعی/ قرار و مدار گذاشته بودیم: برنامه ریزی کرده بودیم.

نکته ← مرکب اتباعی: ترکیب هایی است که در آن لفظ دوم اغلب بی معنا است و برای تاکید لفظ اول می آید مانند: پرت و پلا (بیهوده)، خرت و پرت، لات و لوت، چرت و پرت و ...

قلمرو ادبی: هم قطار: کنایه از همکار و هم رتبه/ نوش جان نمودن: کنایه از خوردن، میل نمودن

۲- زد و ترفیع رتبه به اسم من درآمد. فوراً مسئله میهمانی و قرار با رفقا را با عیالم که به تازگی با هم عروسی کرده بودیم، در میان گذاشتم. گفت: «تو شیرینی عروسی هم به دوستان نداده ای و باید در این موقع درست جلوشان درآیی، ولی چیزی که هست چون ظرف و کارد و چنگال برای دوازده نفر بیشتر نداریم یا باید باز یک دست دیگر خرید و یا باید عده میهمان بیشتر از یازده نفر نباشد که با خودت بشود دوازده نفر.»

قلمرو زبانی: زد: اتفاقاً، از قضا، قید/ عیال: جمع عیال: در اصل افراد خانواده اعم از زن و فرزندان؛ مجاز از همسر

قلمرو ادبی: در میان گذاشتن: کنایه از مطرح نمودن و نظر خواهی کردن/ درست جلوشان درآیی: کنایه از باید رعایت کامل آداب و رسوم مهمانی را برگزار کنی و به خوبی پذیرایی کنی، آبرومندانه پذیرایی کنی.

۳- گفتم: «خودت بهتر می دانی که در این شب عیدی مالیه از چه قرار است و بودجه ابدأ اجازه خریدن خرت و پرت تازه نمی دهد و دوستان هم از بیست و سه چهار نفر کمتر نمی شوند. گفت: «تنها همان رتبه های بالا را وعده بگیر و مابقی را نقداً خط بکش و بگذار سماق بکند».

قلمرو زبانی: مالیه: وضع پولی و مالی / از چه قرار است: چگونه است / ابدأ: قید / خرت و پرت: کنایه از وسایل اضافه و مرکب
اتباعی / وعده بگیر: دعوت کن / مابقی: بقیه / نقداً: فعلاً

قلمرو ادبی: بودجه اجازه نمی دهد: تشخیص / خط کشیدن: کنایه از نادیده گرفتن، صرف نظر کردن / سماق مکیدن: کنایه از انتظار کشیدن

۴- گفتم: «ای بابا، خدا را خوش نمی آید. این بدبخت ها سال آزرگار یک بار برایشان چنین پایی می افتد و شکم ها را مدتی است صابون زده اند که کباب غاز بخورند و ساعت شماری می کنند. چطور است از منزل یکی از دوستان و آشنایان یک دست دیگر «ظرف و لوازم عاریه بگیریم؟

قلمرو زبانی: خدا را خوش نمی آید: برای خدا خوشایند نیست / آزرگار: زمانی دراز و به طور مداوم، تمام و کامل / وعده: نوید، مزه / وعید: وعده بد، تهدید / لوازم عاریه: آنچه از کسی برای رفع احتیاج بگیرند و پس از رفع نیاز پس دهند / دوستان و آشنایان: تناسب.

قلمرو ادبی: پا افتادن: کنایه از ممکن شدن / شکم ها را صابون زدن: کنایه از وعده دادن به خود، دل خوش کردن / وعده و وعید: تضاد / ساعت شماری کردن: کنایه از انتظار کشیدن، شدیداً منتظر بودن

۵- با اوقات تلخ گفت: «این خیال را از سرت بیرون کن که محال است در میهمانی اول بعد از عروسی بگذارم از کسی چیز عاریه وارد این خانه بشود؛ مگر نمی دانی که شکوم ندارد و بچه اول می میرد؟» گفتم: «پس چاره ای نیست جز اینکه دو روز مهمانی بدهیم. یک روز یک دسته بیابند و بخورند و فردای آن روز دسته ای دیگر». عیالم با این ترتیب موافقت کرد

قلمرو زبانی: اوقات تلخی: ناراحتی / شکوم: شکون: چیزی را به فال نیک گرفتن، میمنت، خجستگی، فرایند واجی ابدال، شکل درست این کلمه «شِگون» ست و در این جا به صورت عامیانه آمده است. / محال است: غیر ممکن است / موافقت کرد: همراهی کرد / بنا شد: قرار شد

قلمرو ادبی: اوقات تلخ: حس آمیزی و کنایه از ناراحتی / سر: مجاز از اندیشه و فکر

۶- اینک روز دوم عید است و تدارک پذیرایی از هر جهت دیده شده است. علاوه بر غاز معهود، آش جو اعلا و کباب بره ممتاز و دو رنگ پلو و چند جور خورش با تمام مخلفات رو به راه شده است. در تخت خواب گرم و نرم تازهای لم داده بودم و مشغول خواندن بودم که عیالم وارد شد و گفت: «جوان دیلاقی مصطفی نام آمده میگوید پسرعموی تنی توست و برای عید مبارکی شرفیاب شده

است.» مصطفی پسرعموی دختردایی خاله مادرم می شد. جوانی به سن بیست و پنج یا بیست و شش؛ آسمان جُل و بی دست و پا و پخمه و تا بخواهی بدریخت و بدقواره.

قلمرو زبانی: تدارک: آماده کردن، تهیه کردن/ معهود: عهد کرده شده، متداول، معمول/ دو رنگ: دو نوع، دو جور/ اعلا: برگزیده از هر چیز/ مخلفات: چیزهایی که به یک ماده خوردنی اضافه می شود یا به عنوان چاشنی و مزه در کنار آن قرار می گیرد. / دیلاقی: آدم قد دراز / شرفیاب شدن : آمدن نزد شخص محترم و عالی قدر ، به حضور شخص محترمی رسیدن/ لات و لوت: فقیر و بیچاره، ولگرد و بیکار/ پخمه: کودن، ابله، خنگ، نفهم/ جُل: پوشش به معنای مطلق /پسر عموی تنی : پسر عموی واقعی و حقیقی / آسمان جل : بی خانمان .

قلمرو ادبی: گرم و نرم: جناس ناهمسان/ روبراه شدن: کنایه از مهیا و آماده شدن/ آسمان جُل: کنایه از فقیر و بی چیز ، کسی که رواندازش آسمان و زیراندازش زمین است./ بی دست و پا: کنایه از بی عرضه

۷- به زخم گفتم: «تو را به خدا بگو فلانی هنوز از خواب بیدار نشده و شرّ این غول بی شاخ و دم را از سر ما بکن. گفت: «به من دخلی ندارد! ماشاءالله هفت قرآن به میان پسرعموی خودت است. هر گلی هست به سر خودت بز.»

قلمرو زبانی: ماشاءالله هفت قرآن به میان: جمله ای است دعایی برای رفع شر و مصیبت(البته در این متن به صورت طنز آمیز .به کار رفته است و مفهوم ریشخند و تمسخر دارد نه معنای حقیقی.) /به من دخلی ندارد: به من مربوط نیست

قلمرو ادبی: شرّ غول بی شاخ و دم را از سرکندن: کنایه از دور کردن مزاحمت یا بدی کسی/ هر گلی هست به سر خودتان بزیند: کنایه از نتیجه کار عاید خودتان می شود/ غول بی شاخ و دم: استعاره از مصطفی / گل به سر زدن: کنایه از اینکه هر کاری بکنی برای خودت انجام دادی، ضرب المثل است و آرایه ارسال مثل دارد.

۸- دیدم چاره ای نیست و خدا را هم خوش نمی آید این بیچاره که لابد از راه دور و دراز با شکم گرسنه و پای برهنه به امید چند ریال عیدی آمده، ناامید کنم. پیش خودم گفتم: «چنین روز مبارکی صلّه ارحام نکنی، کی خواهی کرد؟» لهذا صدایش کردم، سرش را خم کرده وارد شد. دیدم ماشاءالله، قدش درازتر و تک و پوزش کریه تر شده است. گردنش مثل گردن همان غاز مادر مرده ای بود که در همان ساعت در دیگ مشغول کباب شدن بود؛

قلمرو زبانی: لابد: حتماً/ چنین روز مبارکی صلّه ارحام نکنی کی خواهی کرد؟: استفهام انکاری/ صلّه ارحام: دیدار اقوام و احوالپرسی از آنان / لهذا: بنا براین/ سرش را خم کرده است: چهار جزیی با مفعول و مسند / تک و پوز، دک و پوز: سر و دهان ، فرآیند واجی ابدال / کریه تر: زشت تر

قلمرو ادبی: گردنش مثل گردن همان غاز مادر مرده بود: تشبیه / مادر مرده: کنایه از بیچاره.

۹ - مشغول تماشا و ورنانداز این مخلوق کمیاب و شی ء عجاب بودم که عیالم هراسان وارد شده، گفت: «خاک به سرم، مرد حساسی، اگر این غاز را برای میهمان های امروز بیاوریم، برای میهمان های فردا از کجا غاز خواهی آورد؟ تو که یک غاز بیشتر نیاورده ای و

به همهٔ دوستان هم وعدهٔ کباب غاز داده ای!» دیدم حرف حسابی است و بدغفلتی شده؛ گفتم: «آیا نمی شود نصف غاز را امروز و نصف دیگرش را فردا سر میز آورد؟»

قلمرو زبانی: ورنه اندازه بازدید، تماشا کردن (از اصطلاحات عامیانه است.) / شیء عجاب: اشاره به امری شگفت / هراسان: وحشت زده / دیدم حرف حسابی است: حرف منطقی است / بد غفلتی: فراموش کردن، سهل انگاری، اشتباه کردن

قلمرو ادبی: شیء عجاب: تلمیح و اشاره دارد به امری شگفت و تضمین آیه ۵ سورهٔ صاد: «إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ» / خاک به سر شدن: کنایه از بدبخت و بیچاره شدن

۱۰- گفت: «مگر می خواهی آبروی خودت را بریزی؟ هرگز دیده نشده که نصف غاز سر سفره بیاورند. تمام حسن کباب غاز به این است که دست نخورده و سر به مهر روی میز بیاید.» حَقّاً که حرف منطقی بود و هیچ برو برگرد نداشت. در دم ملتفت وخامت امر گردیده و پس از مدتی اندیشه و استشاره چارهٔ منحصر به فرد را در این دیدم که هرطور شده یک غاز دیگر دست و پا کنیم. به خود گفتم: «این مصطفی گرچه زیاد کودن است ولی پیدا کردن یک غاز در شهر بزرگی مثل تهران، کشف آمریکا و شکستن گردن رستم که نیست؛ لابد این قدرها از دستش ساخته است.» به او خطاب کرده گفتم: «مصطفی جان، لابد ملتفت شده ای مطلب از چه قرار است. می خواهم امروز نشان بدهی که چند مرده حلاجی و از زیر سنگ هم شده یک عدد غاز خوب و تازه به هر قیمتی شده، برای ما پیدا کنی.»

قلمرو زبانی: حُسن: خوبی / حَقّاً: قید تأکید / استشاره: رأی زدن، مشورت کردن، نظر خواهی / حلاج: پنبه زن / چارهٔ منحصر به فرد: تنها راه نجات و چاره، راه حل / منحصر به فرد: صفت

قلمرو ادبی: سر به مهر: کنایه از دست نخورده / برو برگرد نداشتن: کنایه از اینکه کاملاً درست بود و تردیدی در آن نبود. / دست و پا کردن: کنایه از فراهم کردن. / کشف آمریکا و شکستن گردن رستم: کنایه از کار سخت و بزرگ و محال را انجام دادن / از دست کسی ساخته بودن: کنایه از توانایی داشتن / چند مرده حلاج بودن: کنایه از عرضه و توانایی داشتن / از زیر سنگ هم شده: کنایه از هر طور شده، به هر صورت ممکن.

۱۱- مصطفی، ابتدا مبلغی سرخ و سیاه شد و بالاخره صدایش بریده بریده از نی پیچ حلقوم بیرون آمد و معلوم شد می فرمایند: «در این روز عید، قید غاز را باید به کلی زد و از این خیال باید منصرف شد؛ چون که در تمام شهر یک دکان باز نیست.»

قلمرو زبانی: صدای بریده بریده: صدای منقطع / حلقوم: حلق و گلو / نی پیچ: لوله

قلمرو ادبی: سرخ و سیاه شدن: کنایه از خجالت کشیدن / تشبیه / کم و زیاد: تضاد / نی پیچ حلقوم: اضافه تشبیهی / عید و قید: جناس ناهمسان / قید غاز را به کلی زدن: کنایه از: از نادیده گرفتن و منصرف شدن

۱۲- با حال استیصال پرسیدم: «پس چه خاکی به سرم بریزم؟» با همان صدا، آب دهن را فرو برده گفتم: «والله چه عرض کنم، مختارید؛ ولی خوب بود میهمانی را پس می خواندید.» گفتم: «خدا عقلت بدهد یک ساعت دیگر مهمان ها وارد می شوند؛ چطور

پس بخوانم؟» گفت: «خودتان را بزنید به ناخوشی و بگویید طبیب قدغن کرده؛ از تختخواب پایین نیایید.» گفتم: «همین امروز صبح به چند نفرشان تلفن کرده‌ام، چطور بگویم ناخوشم؟» گفت: «بسپارید اصلاً بگویند آقا منزل تشریف ندارند و به زیارت حضرت معصومه رفته اند.»

قلمرو زبانی: استیصال: ناچاری و درماندگی / مختارید: صاحب اختیارید / پس می گرفتید: منصرف می شدید / خودتان را به ناخوشی بزنید: وانمود کنید که بیمارید / طبیب: پزشک / قدغن کرده: منع کرده، نهی کرده / رفقا: دوستان / مثل بچه آدم باور کنند: بلافاصله بپذیرند و با من درگیر نشوند.

قلمرو ادبی: بچه قنداقی نبودن: کنایه از این فهمیدن، عاقل بودن / خاک بر سر ریختن: کنایه از چاره اندیشیدن.

۱۳- دیدم زیاد پرت و پلا می گوید؛ گفتم: «مصطفی می دانی چیست؟ عیدی تو را حاضر کرده ام. این اسکناس را می گیری و زود می روی.» معلوم بود که فکر و خیال مصطفی جای دیگر است. بدون آنکه اصلاً به حرفهای من گوش داده باشد، دنباله افکار خود را گرفته، گفت: «اگر ممکن باشد شیوه ای سوار کرد که امروز مهمان ها دست به غاز زنند، می شود همین غاز را فردا از نو گرم کرده دوباره سر سفره آورد»

قلمرو زبانی: پرت و پلا: بیهوده و بی معنی، مرکب اتباعی

قلمرو ادبی: دیدم زیاد پرت و پلا می گوید: (دیدم می گوید) حس آمیزی / هزار سال به این سال ها: دعا برای طول عمر / شیوه ای سوار کرد: کنایه از به کار بردن نیرنگ و فریب.

۱۴- دیدم این حرف آن قدرها هم نامعقول نیست و خندان و شادمان رو به مصطفی نموده، گفتم: «اولین بار است که از تو یک کلمه حرف حسابی می شنوم ولی به نظرم این گره فقط به دست خودت گشوده خواهد شد. باید خودت مهارت به خرج بدهی که احدی از مهمانان درصدد دست زدن به این غاز برنیایند.»

قلمرو زبانی: نامعقول: غیرمنطقی / احدی: یکی، (ی) نشانه نکره / خندان و شادمان: صفت فاعلی با ساختار: بن مضارع +ان / به خرج بدهی: به کار بندی / در صدد بودن: قصدچیزی را کردن

قلمرو ادبی: یک کلمه: مجاز از یک کلام و سخن / گره گشودن: کنایه از حل شدن مشکل / گره: استعاره از مشکل

۱۵- مصطفی هم جانی گرفت و گرچه هنوز درست دستگیرش نشده بود که مقصود من چیست، آثار شادی در وجناتش نمودار گردید. بر تعارف و خوش زبانی افزوده، گفتم: «چرا نمی آیی بنشین؟ نزدیکتر بیا. روی این صندلی مخملی پهلوی خودم بنشین.» «بگو ببینم حال و احوالت چطور است؟ چه کار می کنی؟ می خواهی برایت شغل و زن مناسبی پیدا کنم؟»

قلمرو زبانی: وجنات: جمع وجنه، رخسار / نمودار: نمایان

قلمرو ادبی: جانی گرفت: کنایه از نیرویی گرفت، در این جا یعنی امیدوار شد/ دستگیرش نشده بود: کنایه از این که ماجرا را نفهمیده بود/ دستگیر شدن: کنایه از متوجه موضوعی شدن.

۱۶- مصطفی قد دراز و کج و معوجش را روی صندلی مخمل جا داد و خواست جویده جویده از این بروز مَحَبَّت و دل بستگی غیرمترقبه هرگز ندیده و نشنیده سپاسگزاری کند ولی مهلتش نداده گفتم: «استغفرالله، این حرفها چیست؟ تو برادر کوچک من هستی. اصلاً امروز هم نمی گذارم از اینجا بروی. امروز باید ناهار را با ما صرف کنی. همین الآن هم به خانم می سپارم یک دست از لباس های شیک خودم هم بدهد بیوشی و نونوار که شدی، باید سر میز پهلوی خودم بنشینی. چیزی که هست، ملتفت باش وقتی بعد از مقدمات، آش جو و کباب بره و برنج و خورش، غاز را روی میز آوردند، می گویی: «ای بابا، دستم به دامنتان، دیگر شکم ما جا ندارد. اینقدر خورده ایم که نزدیک است بترکیم. کاه از خودمان نیست، کاهدان که از خودمان است. از طرف خود و این آقایان استدعای عاجزانه دارم بفرمایید همین طور این دوری را برگردانند به اندرون و اگر خیلی اصرار دارید، ممکن است باز یکی از ایام همین بهار، خدمت رسیده از نو دلی از عزا درآوریم ولی خدا شاهد است اگر امروز بیشتر از این به ما بخورانید، همین جا بستری شده وبال جاننت می گردیم؛ مگر آنکه مرگ ما را خواسته باشید. آن وقت من هرچه اصرار و تعارف میکنم، تو بیشتر امتناع می ورزی و به هر شیوه ای هست مهمانان دیگر را هم با خودت همراه می کنی.»

قلمرو زبانی: معوج: کج/ جویده جویده: بریده بریده، با لکنت زبان/ بروز: اظهار، ابراز، آشکار کردن/ غیرمترقبه: غیرمنتظره، ناگهانی/ استغفرالله: شبه جمله، به معنای از خدا آمرزش می طلبم، در مفهوم هرگز، خدا نکند/ مهلت: فرصت / نو نوار: در اصل نونوا (نوی نو) بوده است و در اصطلاح محاوره ای به معنی شیک و مرتب است. کسی که تهیدست بوده و سر و وضعی درست نداشته به سبب اتّفاقی یا انعام و بخششی به نوایی رسیده و سر و وضع خود را تغییر داده و زندگی را سامان بخشیده است./ نوار (= نوا): ساز و برگ، توشه زندگی، وضع زندگی/ ملتفت: متوجه/ مقدمات: تدارکات اولیه (پیش غذا)/ استدعا: تقاضا/ دوری: بشقاب گرد بزرگ معمولاً با لبه کوتاه / وبال: مایه سختی و عذاب/ وبال جاننت گردیم: برایت دردسر ایجاد می کنیم/ ابا و امتناع: خودداری، سر باز زدن از انجام کاری یا قبول سخنی، (مترادف)

قلمرو ادبی: دست به دامن کسی زدن: کنایه از پناه آوردن/ کاه از خودمان نیست کاهدان که از خودمان است: ضرب المثل است وارسال مثل دارد، کنایه از به فکر سلامتی خود بودن. یعنی اگر هزینه غذا از جیب شما نیست، دست کم به فکر سلامتی خود باشید. با زیاد خوردن خود را رنج ندهید. / کاهدان و کاه: تناسب و مراعات نظیر/ نیست و است: تضاد/ کاه: استعاره از غذا/ کاهدان: استعاره از شکم/ دلی از عزا در آورن: کنایه از سیر شدن، پس از گرسنگی به غذای مفصلی رسیدن، خوب از خود پذیرایی کردن؛ برداشتن ممنوعیت و محدودیت و رسیدن به آزادی. ضرب المثل است وارسال مثل دارد.

۱۷- مصطفی که با دهان باز و گردن دراز حرفهای مرا گوش میداد، گفت: «خوب دستگیرم شد. خاطر جمع باشید که از عهده برخواهم آمد». دو ساعت بعد مهمان ها بدون تخلّف، تمام و کمال دور میز حلقه زده که ناگهان مصطفی با لباس تازه و جوراب و کراوات ابریشمی ممتاز و پوتین جیر برآق خرامان مانند طاووس مست وارد شد؛ خیلی تعجب کردم که با آن قد دراز، چه حقه ای به کار برده که لباس من اینطور قالب بدنش درآمده است

قلمرو زبانی: تخلف کردن: سرپیچی، بدون این که کسی از دیگری وابماند، بدون معطلی/ خرامان: با ناز و وقار راه رفتن / جبر : نوعی چرم دباغی شده با سطح نرم و پرزدار که در تهیه لباس، کفش ، کیف و مانند آن ها به کار می رود.

قلمرو ادبی: با دهن باز: کنایه از متعجب بودن/ دستگیرم شد: کنایه از متوجه موضوع شدم، فهمیدم/ قالب بدنش درآمده بود: کنایه از اندازه و متناسب او شده بود/ مانند طاووس مست : تشبیه

۱۸- آقای مصطفی خان با کمال متانت، تعارفات معمولی را برگزار کرده و با وقار و خونسردی هر چه تمام تر، به جای خود، زیر دست خودم، به سر میز قرار گرفت. او را به عنوان یکی از جوان های فاضل و لایق پایتخت به رفقا معرفی کردم و چون دیدم به خوبی از عهده وظایف مقررّه خود برمی آید، قلباً مسرور شدم و در باب آن مسئله معهود، خاطرمد داشت به کلی آسوده می شد.

قلمرو زبانی: متانت: وقار، سنگینی/ برگزار کرد: بر پا داشت، سپری کرد، بر پا داشتن(اهمیت املائی)/ فاضل: دانشمند/ لایق: شایسته/ مقررّه: معین شده، اصلی/ وظایف مقررّه: وظایفی که به عهده اش گذاشته بودم، وظایفی که قرار بود انجام دهد/ مسرور: شادمان / معهود: عهد شده، شناخته شده ، معمول/ آسوده: راحت

۱۹- به قصد ابراز رضامندی، تعارف کنان گفتم: آقای مصطفی خان، نوش جان بفرمایید. چه در دسر بدهم؟ حالا دیگر چانه اش هم گرم شده و در خوش زبانی و حرّافی و شوخی و بذله و لطیفه، نوک جمع را چیده و متکلم وحده و مجلس آرای بلا معارض شده است.

قلمرو زبانی: حرّافی: پر حرفی/ بذله: لطیفه، شوخی/ لطیفه: نکته باریک و ظریف، گفتن چیزی که خنده دار است/ متکلم وحده : آن که در جمعی تنها کسی باشد که سخن می گوید. / بلا معارض: بی رقیب / شوخی ، بذله ، لطیفه : تناسب / مجلس آرا: آن که با حضور خود سبب رونق مجلس و شادی یا سرگرمی حاضران آن می شود ، بزم آرا

قلمرو ادبی: چانه گرم شدن: کنایه از پر حرفی کردن/ نوک جمع را چیدن: کنایه از اجازه حرف زدن به کسی را نداد، همه را به سکوت واداشتن/ در دسر دادن: کنایه از زیاد حرف زدن/ متکلم وحده شدن: کنایه از به دیگران اجازه سخن گفتن ندادن / شوخی ، بذله ، لطیفه، خوش زبانی : مراعات نظیر

۲۰- به مناسبت صحبت از سیزده عید بنا کرد به خواندن قصیده ای که می گفت همین دیروز ساخته. فریاد و فغان مرحبا و آفرین به آسمان بلند شد. دو نفر از آقایان که خیلی ادعای فضل و کمالشان مقداری از ابیات را دو بار و سه بار مکرر خواستند. یکی از حضار که کتّاده شعر و ادب می کشید چنان محظوظ گردیده که جلو رفته جبهه شاعر را بوسیده گفت: «ای والله، حقیقتاً استادی» و از تخلص او پرسید. مصطفی به رسم تحقیر، چین به صورت انداخته گفت: «من تخلص را از زواید و از جمله رسوم و عاداتی می دانم که باید متروک گردد، ولی به اصرار یکی از ادیبان کلمه «استاد» را اختیار کردم اما خوش ندارم زیاد استعمال کنم.» همه حضار یک صدا تصدیق کردند که تخلصی بس به جاست و واقعاً سزاوار حضرت ایشان است

قلمرو زبانی: فریاد و فغان: ترادف/ مرحبا و آفرین: ترادف/ محظوظ: بهره ور/ جبهه: پیشانی/ زواید: جمع زائد/ تخلص: نام شعری که شاعر در آخرین بیت خود می آورد./ استعمال: به کار بردن/ تصدیق کردند: گواهی کردند، باور کردند/ بجاست: روا و شایسته است/

حضرت: حضور، درگاه (در این جا، کلمه بزرگداشت است: شخص بزرگوار)/ کتّاده: وسیله ای کمانی شکل در زورخانه از جنس آهن که در یک طرف آن رشته ای از زنجیر یا حلقه های آهنی متعدد قرار دارد.

قلمرو ادبی: فریاد و فغان و مرحبا به آسمان بلند شدن: کنایه از تحسین کردن. اغراق/ کتّاده شعر و ادب کشیدن: کنایه از ادعای چیزی داشتن، خواستار چیزی بودن/ چین به صورت انداختن: کنایه از اخم کردن و اظهار ناراحتی کردن

۲۱- در این اثنا صدای زنگ تلفن از سرسرای عمارت بلند شد. آقای استادی رو به نوکر نموده، فرمودند: «هم قطار احتمال می دهم وزیر داخله باشد و مرا بخواند. بگوئید فلانی حالا سر میز است و بعد خودش تلفن خواهد کرد.» ولی معلوم شد نمره غلطی بوده است

قلمرو زبانی: در این اثنا: در این هنگام / سرسرا: محوطه ای سقف دار در داخل خانه ها که در ورودی ساختمان به آن باز می شود و از آنجا به اتاق ها یا قسمت های دیگر روند. هال، راهروی ساختمان / عمارت: بنا، ساختمان / احتمال می دهم: ممکن است / وزیر داخله: وزیر کشور / نمره غلطی بود: شماره تلفن، اشتباهی بود

۲۲- حالا آش جو و کباب برّه و پلو و چلو و مخلفات دیگر صرف شده است و موقع مناسبی است که کباب غاز را بیاورند. دلم می تپد. خادم را دیدم قاب بر روی دست وارد شد و یک رأس غاز فربه و برشته که در وسط میز گذاشت و ناپدید شد.

قلمرو زبانی: صرف شده است: میل شده است / خادم: خدمتگزار / قاب: دیس، بشقاب بزرگ / فربه: چاق / برشته: سرخ شده / یک رأس غاز فربه: گروه اسمی، یک وابسته پیشین (صفت شمارشی)، رأس: وابسته وابسته (ممیز)، غاز: هسته، برشته: صفت بیانی (وابسته پسین)

قلمرو ادبی: دلم می تپد: کنایه از ترس و اضطراب

۲۳- شش دانگ حواسم پیش مصطفی است که نکند بوی غاز چنان مستش کند که دامنش از دست برود، ولی خیر، الحمدلله هنوز عقلش به جا و سرش توی حساب است. به محض اینکه چشمش به غاز افتاد رو به مهمان ها نموده گفت: «آقایان تصدیق بفرمایید که میزبان عزیز ما این یک دم را دیگر خوش نخواند. آیا حالا هم وقت آوردن غاز است؟ من که شخصاً تا خرخره خورده ام و اگر سرم را از تنم جدا کنید، یک لقمه هم دیگر نمی توانم بخورم. ما که خیال نداریم از اینجا یک راست به مریض خانه دولتی برویم». آنگاه نوکر را صدا زده گفت: «بیا هم قطار، آقایان خواهش دارند این غاز را برداری و بی برو برگرد یک سر ببری به اندرون».

قلمرو زبانی: شش دانگ: به طور کامل، تمام (هر قطعه از زمین یا مساحت ملکی را که به شش قسمت می کنند و هر قسمت یک دانگ است) / آیا حالا هم وقت آوردن غاز است؟: استفهام انکاری / اندرون: داخل عمارت / «ش» در مستش: نقش مفعول دارد. / «ضمیر «ش» در «دامنش از دست برود»: مضاف الیه دست است و جهش ضمیر دارد.

قلمرو ادبی: شش دانگ حواسم: کنایه از تمام حواسم/دلم می تپد: کنایه از اینکه نگرانم / بوی غاز چنان مستش کند که دامنش از کف برود: کنایه از خود بیخود شود، اراده و اختیار از دست دهد. / تلمیح دارد به کلامی از گلستان سعدی در دیباچه: «بوی گلم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت.» سرش توی حساب بود: کنایه از این که حواسش جمع و متوجه موضوع بود، عاقل و کاردان بود./ بوی غاز چنان مستش کند: نوعی حس آمیزی/ این یک دم را خوش نخوانده: کنایه از عمل مناسبی نداشت. سر ناسازگاری و ناهمراهی داشت./ تا خرخره خوردم: کنایه از این که به حد اشباع خورده ام. گنجایش ندارم.

۲۴- مهمان ها در مقابل تظاهرات شخص شخیصی چون آقای استاد، دو دل مانده بودند و گرچه چشمهایشان به غاز دوخته شده بود، جز تصدیق حرفهای مصطفی و بله و البته گفتن چاره‌های نداشتند. دیدم توطئه ما دارد می ماسد. دلم می خواست می توانستم صدآفرین به مصطفی گفته، از آن تاریخ به بعد زیر بغلش را بگیرم و برایش کار مناسبی پیدا کنم، ولی محض حفظ ظاهر، کارد پهن و درازی شبیه به ساطور قصابی به دست گرفته بودم و مدام به غاز حمله آورده و چنان وانمود میکردم که می خواهم این حیوان بیچاره و بیچاره را از هم بدرم و ضمناً یک ریز تعارف و اصرار میکردم که محض خاطر من هم شده فقط یک لقمه میل بفرمایید که لااقل زحمت آشپز از میان نرود!

خلاصه آنکه از من همه اصرار بود و از مصطفی انکار و عاقبت کار به آنجایی کشید که مهمان ها هم با او هم صدا شدند و دسته جمعی خواستار بردن غاز گردیدند

قلمرو زبانی: تظاهرات: اعمال، کارها/ شخیص: بزرگ و ارجمند/ ساطور: چاقوی پهن و دسته دار/ یک ریز: پیوسته، دائماً/ اصرار: پافشاری/ انکار: نپذیرفتن/ ماسیدن: بستن و منجمد شدن

قلمرو ادبی: شخص شخیص: جناس ناهمسان/ دو دل ماندن: کنایه از شک و تردید داشتن/ چشم دوخته شده بود: مجاز از خیره شده بود./ ماسیدن: کنایه از ثمر رسیدن./ زیر بغل کسی را گرفتن: کنایه از کمک کردن به کسی، حمایت کردن/ دست و پا کردن: کنایه از آماده کردن/ بی یار و یاور: جناس ناهمسان/ حیوان بی یار و یاور: استعاره مکنیه و تشخیص/ اصرار و انکار: سجع و تضاد/ هم صدا شدن: کنایه از متحد شدن

۲۵- کار داشت به دلخواه انجام می یافت که ناگهان از دهنم در رفت که آخر آقایان، حیف نیست که از چنین غازی گذشت که شکمش را از آلوی برغان پر کرده اند؛ هنوز این کلام از دهن خرد شده ما بیرون نجسته بود که مصطفی مثل اینکه غفلتاً فنرش در رفته باشد، بی اختیار دست دراز کرد و یک کتف غاز را کنده به نیش کشید و گفت: «حالا که می فرمایید با آلوی برغان پر شده، روا نیست بیش از این روی میزبان محترم را زمین انداخت و محض خاطر ایشان هم شده یک لقمه مختصر می چشیم.»

قلمرو زبانی: در رفت: خارج شد/ روا نیست: شایسته نیست/ مختصر: کم/ برغان: نام روستایی در کرج که آلویش مرغوب است.

قلمرو ادبی: غفلتاً فنرش در رفته باشد: کنایه از بی اختیار شده باشد/ به نیش کشیدن: کنایه از خوردن/ نیش: مجاز از دندان/ روی کسی را به زمین انداختن: کنایه از رد کردن سخن کسی/ دهن خرد شده: کنایه از دهنی که بی موقع حرف بزند/ بیرون جستن کلام: تشخیص

۲۶ - دیگران که منتظر چنین حرفی بودند، فرصت نداده مانند قحطی زدگان به جان غاز افتادند و در یک چشم به هم زدن، چنان کلکش را کردند که گویی هرگز غازی قدم به عالم وجود نهاده بود! مرا می گویی از تماشای این منظره هولناک آب به دهانم خشک شده و به جز تحویل دادن خنده های زورکی و خوش آمدگویی های ساختگی کاری از دستم ساخته نبود.

قلمرو زبانی: زورکی: صفت وندی/ خوشامد گویی های ساختگی: تعارف های ظاهری/ مرا می گویی: اگر می خواهی از حال من خبر داشته باشی/ هولناک: ترسناک

قلمرو ادبی: حرف: مجاز از سخن/ غازی قدم به عالم وجود نهاده بود: انگار غازی وجود نداشت کنایه از این که از غازی چیزی باقی نماند/ مانند قحطی زدگان: تشبیه، کنایه از با ولع شروع به خوردن غاز کردن/ در یک چشم به هم زدن: کنایه از در یک لحظه، یک آن/ کلکش را کردند: کنایه از اینکه خوردند/ آب به دهانم خشک شده: با نهایت حیرت و سرگردانی یا خجالت کشیدن، در این جا کنایه از ترسیدن/ کاری از دستم ساخته نبود: کنایه از توانایی انجام کاری را نداشتم.

۲۷ - در همان بحبوحه بخور بخور، صدای تلفن بلند شد. بیرون جستم و فوراً برگشته رو به آقای استادی نموده گفتم: «آقای مصطفی خان، وزیر داخله پای تلفن است و اصرار دارد با خود شما صحبت بدارد.» یارو حساب کار خود را کرده، بدون آنکه سر سوزنی خود را از تک و تا بیندازد، دل به دریا زده و به دنبال من از اتاق بیرون آمد. به مجرد اینکه از اتاق بیرون آمدم، در را بستم و صدای کشیده آب نکشیده ای، طنین انداز گردید و پنج انگشت دعاگو بر روی صورت گل انداخته آقای استادی نقش بست. گفتم: «خانه خراب، تا حلقوم بلعیده بودی، باز تا چشمت به غاز افتاد، دین و ایمان را باختی و به منی که چون تویی را صندوقچه سرّ خود قرار داده بودم، خیانت ورزیدی؟ دِ بگیر که این ناز شستت باشد.» و باز کشیده دیگری نثارش کردم.

قلمرو زبانی: بحبوحه: میان، وسط/ یارو: فلانی، شخصی که برای گوینده و شنونده شناخته شده است. گاه برای تحقیر به کار می رود. (در اینجا: مصطفی/ به مجرد این که: به محض این که/ کشیده: سیلی/ آب نکشیده: بی مهابا، بی ملاحظه / طنین انداز: منعکس شده/ دِ بگیر: «د» مخفف دیگر (بگیر دیگر)/ نثارش کردم: به او بخشیدم/ حلقوم: حلق، گلو/ ضرب المثل است و ارسال مثل دارد، : تناسب

**** نکته ← «دِ بگیر» شبه جمله است برای تأکید که در اول یا آخر فعل امر یا نهی به کار می رود. مثال های دیگر: در برو، در زود باش، دِ یا الله و....**

قلمرو ادبی: ناز شستت: کنایه از بهترین پاداش، شایسته پاداش بودن (طنز)/ حساب کار را کردن: کنایه از آگاه شدن/ خود را از تک و تا نینداختن: کنایه از ترس و ضعف به خود راه ندادن، خویش را نباختن/ دل به دریا زدن: کنایه از جرئت کردن، خطر کردن/ کشیده آب نکشیده: کنایه از سیلی صدادار و آبدار، محکم/ دین و ایمان را باختن: کنایه از اختیار از دست دادن، بی اختیار شدن/ چون تویی را صندوقچه سرّ خود قرار داده بودم: کنایه از محرم و همراز دانستن کسی/ چون تویی را صندوقچه سرّ خود قرار داده بودم: تشبیه/ تا حلقوم بلعیده: کنایه از خوردن زیاد/ دست و صورت و حلقوم: مراعات نظیر.

۲۸ - با همان صدای بریده بریده و زبان گرفته و ادا و اطوارهای معمولی خودش که در تمام مدت نهار اثری از آن هویدا نبود، نفس زنان و هق هق کنان گفت: «پسرعموجان، من چه گناهی دارم؟ مگر یادتان رفته که وقتی با هم قرار و مدار گذاشتیم، شما

فقط صحبت از غاز کردید، کی گفته بودید که توی شکمش آلوی بُرغان گذاشته اند؟ تصدیق بفرمایید که اگر تقصیری هست با شماست نه با من.»

قلمرو زبانی: هویدا: آشکار، روشن / نفس زنان و هق هق کنان: مضطرب شده/ من چه گناهی دارم؟ مگر یادتان رفته؟ کی گفته بودید؟: استفهام انکاری/ قرار و مدار: مرکب اتباعی/ تصدیق بفرمایید: قبول کنید

۲۹- به قدری عصبانی شده بودم که چشمم جایی را نمی دید. از این بهانه تراشی هایش داشتم شاخ درمی آوردم. بی اختیار در خانه را باز کرده و این جوان نمک شناس را مانند موشی که از خمره روغن بیرون کشیده باشند، بیرون انداختم و قدری برای به جا آمدن احوال در دور حیاط قدم زده، آن گاه با خنده تصنعی، وارد اتاق مهمان ها شدم. دیدم چپ و راست مهمان ها دراز کشیده اند. گفتم: «آقای مصطفی خان خیلی معذرت خواستند که مجبور شدند بدون خداحافظی با آقایان بروند. وزیرداخله، اتومبیل شخصی خود را فرستاده بودند که فوراً آنجا بروند و دیگر نخواستند مزاحم آقایان بشوند.»

همه اهل مجلس تأسف خوردند و از خوش مشربی و فضل و کمال او چیزها گفتند و برای دعوت ایشان به مجالس خود، نمره تلفن و نشانی منزل او را از من خواستند و من هم از شما چه پنهان، بدون آنکه خم به ابرو بیاورم، همه را غلط دادم

قلمرو زبانی: غلیان: جوشش، جوش و خروش/ قشر: لایه پوست/ تصنعی: ساختگی، ظاهری/ خوش مشربی: خوش سخنی، خوش معاشرتی/ خمره: ظرفی به شکل خم و کوچکتر از آن/ فضل و کمال: دانش و برتری/ چیزها: مفعول/ غلط: اشتباه

قلمرو ادبی: شاخ درآوردن: کنایه از متعجب شدن/ چپ و راست: تضاد و مجاز از همه جا/ چشمم جایی را نمی دید: کنایه از شدت عصبانیت/ جوان نمک شناس: مشبه/ مانند: ادات تشبیه/ موشی که از خمره روغن بیرون کشیده باشند: مشبه به/ بیرون انداختم: وجه شبه/ نمک شناس: کنایه از ناسپاس/ با کمال بی چشم و رویی: کنایه از بی شرمی/ خم به ابرو آوردن: کنایه از ناراحتی خود را آشکار کردن

۳۰- فردای آن روز به خاطر آمد که دیروز یک دست از بهترین لباس های نودوز خود را به انضمام مایحتوی، یعنی آقای استادی مصطفی خان، به دست چلاق شده خودم از خانه بیرون انداخته ام، ولی چون تیری که از شست رفته باز نمی گردد، یکبار دیگر به کلام بلندپایه «از ماست که بر ماست» ایمان آوردم و پشت دستم را داغ کردم که تا من باشم دیگر پیرامون ترفیع رتبه نگردم.

قلمرو زبانی: به انضمام: ضمیمه کردن، به همراه/ ما یحتوی: آنچه درون چیزی است (در اینجا: مصطفی)/ بلند پایه: ارزشمند/ پیرامون: اطراف، گرداگرد/ ترفیع رتبه: بالا رفتن درجه فرد در اداره/ شست: انگشتری از جنس استخوان که درانگشت شست می کردند و زه کمان را با آن می گرفتند

قلمرو ادبی: چون تیری که از شست رفته باشد: کنایه از نداشتن امکان جبران برای عملی که انجام شده است.، تشبیه، ارسال مثل/ از ماست که بر ماست: ارسال مثل، کنایه از مقصر دانستن خود در عملی

تضمین بیت ناصر خسرو

« زی تیر نظر کرد و پر خویش بر آن دید گفتا ز که نالیم که از ماست که بر ماست »

پشت دست خود را داغ کردن: کنایه از عبرت گرفتن و توبه کردن، پشیمان شدن از انجام کاری و توبه کردن از تکرار آن

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

۱ - مترادف واژه های زیر را بنویسید

معهود (شناخته شده، معروف و معمول)

بحبوحه (میان، وسط)

وجنات (جمع وجنه، رخسار)

۲ - در هریک از بندهای پنجم و دوازدهم، سه واژه مهم املائی بیابید و بنویسید

غاز معهود - جوان دیلاقی - تدارک پذیرایی - غیر مترقبه - امتناع - استدعای عاجزانه

۳ - با توجه به عبارت زیر به پرسشها پاسخ دهید

مصطفی گفت: «من تخلص را از زواید و از جمله رسوم و عاداتی میدانم که باید متروک گردد.»

الف) «مفعول»ها را مشخص کنید

۱ - مفعول میدانم: تخلص

۲ - عبارت «من تخلص را از زواید ... متروک گردد» مفعول فعل گفت

ب) جمله ها را با توجه به کاربرد «مسند» بررسی کنید

۱ - در عبارت «از زواید و از جمله رسوم و عاداتی که باید متروک گردد»: مسند

۲ - متروک

۴ - حرف ربط یا پیوند دو گونه است

الف) پیوندهای وابسته ساز: همراه با جمله های وابسته به کار می روند؛ نمونه

همه حَضار یک صدا تصدیق کردند که تَخَلّصی بس به جاست .

جمله پایه یا هسته: همه حَضار یک صدا تصدیق کردند.

جمله پیرو یا وابسته: (که) تَخَلّصی بس به جاست

پیوند وابسته ساز

پیوندهای وابسته ساز پر کاربرد عبارتند از: «که، چون، تا، اگر، زیرا، همین که، گرچه، با این که...»

(ب) پیوندهای هم پایه ساز: بین دو جمله هم پایه به کار می روند؛ نمونه

رتبه های بالا را وعده بگیر و مابقی را نقداً خط بکش

پیوندهای هم پایه ساز پر کاربرد عبارتند از: «و، اما، یا، ولی»

از متن درس برای کاربرد انواع حرف ربط نمونه های مناسب بیابید

چنان محظوظ گردیده که جلو رفته جبهه شاعر را بوسید. مگر میخواهی آبروی خودت را بریزی؟

تنها همان رتبه های بالا را وعده بگیر و مابقی را نقداً خط بکش

دلم میخواست برایش کار مناسبی پیدا کنم ولی محض حفظ ظاهر کارد پهن و درازی شبیه به ساطور قصابی به دست گرفته بودم

و مدام به غاز حمله می کردم

قلمروادبی

۱- مفهوم کنایه های زیر را بنویسید

پشت دست داغ کردن: توبه نمودن و عبرت گرفتن و ترک نمودن کاری

سماق مکیدن: بیبهره ماندن، انتظار بیهوده کشیدن

چند مرده حلاج بودن: توانایی و قدرت داشتن، از عهده بر آمدن

۲- کدام ویژگی های نثر نویسنده، بر تأثیرگذاری داستان او افزوده است؟

الف) به کار گیری از شیوه های طنز

ب) استفاده از اصطلاحات و کنایات عامیانه و ضرب المثل های به جا و زیبا

پ) جزئی نگاری در توصیف

قلمرو فکری

- ۱- نویسنده، در داستان «کباب غاز» کدام رفتار فردی و اجتماعی را مورد انتقاد قرار داده است؟
دورویی و دروغ گویی که سرانجامش رسوایی و شرمساری استو اینکه سرچشمه بسیاری از بدی ها و نگون بختی ها از اعمال خود ماست.
- ۲- از متن درس، مَثَلِ متناسب با هریک از این سروده های سعدی بیابید و مقصود اصلی آنها را بیان کنید
الف) گلّه ما را گلّه از گرگ نیست
کاین همه بیداد شبان می کند
یکبار دیگر به کلام بلندپایه «از ماست که بر ماست» ایمان آوردم و پشت دستم را داغ کردم که تا من باشم دیگر پیرامون ترفیع رتبه نگردم
ب) سخن گفته دگر باز نیاید به دهن اوّل اندیشه کند مرد که عاقل باشد
هنوز این کلام از دهن خرد شده ما بیرون نجسته بود که مصطفی مثل اینکه غفلتاً فنرش در رفته باشد، بی اختیار دست دراز کرد.
منابع کمکی :
- ۱- جمال زاده و افکار او ، مهرداد مهرین ، تهران ۱۳۷۴
- ۲- لحظه ای و سخنی با سید محمد علی جمال زاده ، به کوشش مسعود رضوی ، همشهری ، ۱۳۷۲
- ۳- نقد آثار جمال زاده ، عبدالعلی دستغیب ، انتشارات سپهر ، ۱۳۵۷
- ۴- مجله رشد آموزش و ادب فارسی ، یاد یاران (سید محمد علی جمال زاده) ، دکتر حسن ذوالفقاری ، شماره ۴۹
- ۵- کتاب کمک درسی فارسی ۳ ، گروه مولفان ریشتر :علی اکبر رضانی ، دکتر ناهید یوسف زاده قوچانی ، دکتر فریبا عطا شیبانی ،منظرتو کلی ، رویا رستگار ، انتشارات مداد مشکی ، مشهد ، ۱۳۹۷.